

برای جدیدالورودها

ویژه‌نامه نورسیده

به مناسبت آغاز سال تحصیلی



کروکی دانشگاه
ص ۱۰

محرم کاسبی

یادداشتی سیاسی و غیرمرتبط!
با آغاز سال تحصیلی ص ۹

درس و دانشگاه

سال اول دانشگاه چگونه گذشت؟ ص ۴



پژوهش و تحقیق را چگونه آغاز کنیم (غیر طنز) ص ۷

راهنمای روزهای اول (صدا دوربین حرکت) ص ۳

معرفی دوشنریه (غیر طنز) ص ۲

احداث امازاده در ساختمان اداری ص ۱۲

فسا کجاست؟ ص ۱۱

کانون کفا نشریه کاری نو

به قلم

امیرحسین رحیمی

مسئول کانون کفا و سردبیر نشریه کاری نو / هوشبری ۹۶

یک پیشنهاد ویژه

به قلم

تیم تحریریه منهای دو

با عرض سلام ویژه و خوش آمد خدمت همه ی هم دانشگاهی های جدید و عزیزمون.

ورودتون به دوره تازه ای از زندگی و تجربه ی جدیدی از دوران تحصیلتون رو بهتون تبریک میگیم و امیدواریم که دوران تحصیل خوب و سراسر موفقیتی رو در این دانشگاه داشته باشین.

قصد داریم کوتاه و مفید یکی از نشریات دانشگاهمون رو بهتون معرفی کنیم: نشریه «منهای دو»

نشریه منهای دو متعلق به تشکل انجمن اسلامی مستقل دانشجویان علوم پزشکی فاس است که حدودا دو سال از تاسیس اون میگذره و طی روزهای آینده و طرح رویش بیشتر و بیشتر با فعالیت های متفاوت این انجمن آشنا خواهید شد.

نشریه منهای دو، گاهنامه و تنها ارگان رسمی انجمن مستقل دانشگاه ماست که بصورت گاهنامه چاپ و منتشر میشه و موضوعات نشریه حول محور های مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، آموزشی، صنفی و دانشجویی هست و در سه شماره ای که تا به حال چاپ شده، بطور ویژه و همه جانبه به همه ی این موضوعات پرداخته شده. و تمام مطالب هم دانشجویی و نوشته ی دانشجویهای عزیز خودمون بوده.

این نشریه در تمام بخش های مرتبط با نشریه نگاری، از جمله نویسندگی و هیئت تحریریه، ویراستاری، طراحی و گرافیک، جمع آوری مطالب، مصاحبه و پیگیری مسائل دانشجویی همیشه و بطور دائم پذیرای تمام دانشجویهای مستعد و علاقمند در این حوزه ست. و از شما دانشجویهای جدیدالورود هم دعوت می کنیم که اگر علاقمند هستین که در حوزه نشریات و مطبوعات فعالیت کنین، حتما در راه آگاهی بخشی و انتشار مطالب مفید دانشجویی، اجتماعی و فرهنگی در کنارمون باشید.

امیدواریم شما عزیزان رو در کنار تیم نشریه منهای دو و بعنوان نویسنده های آینده فضای مطبوعاتی و نشریات دانشجویی کشور ببینیم و روی کمک و همراهی همه ی شما حساب ویژه ای باز کردیم. موفق باشید و فعال!

همان طور که همه ی دوستان می دانند دوران دانشجویی علاوه بر دوره ی کسب علم و فن خدمت به مردم؛ با توجه به حضور تشکل و کانون های دانشجویی مختلف در دانشگاه ها میتواند زمانی باشد برای تمرین بهتر زیستن، عرضه و بروز استعداد ها همچنین تلاش در جهت تقویت باور و عقاید خود و جامعه ای که در آن زندگی میکنیم باشد.

کانون فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کفا یکی از کانون های دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی فسا می باشد که -وابسته به دفتر نمایندگی نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه- در جهت ارتفاع سطح فکری، فرهنگی و بصیرتی دانشجویان و اساتید محترم اقدامات خود را انجام می دهد و می تواند بستری مناسب باشد برای تمامی دانشجویانی که نسبت به آینده ی جامعه ی خود دغدغه دارند، یا همیشه دنبال عرصه ای بوده اند تا بتوانند استعداد های خود را بروز دهند.

از جمله فعالیت های کانون کفا انتشار گاهنامه ی دانشجویی کاری نو می باشد. نشریه ی کاری نو با هیئت تحریریه ی فعال و متعهد علاوه بر انتشار یادداشت های اجتماعی و سیاسی دانشجویان، همواره پیگیر و بازتاب دهنده ی مسائل صنفی، مشکلات دانشجویی و اتفاقات دانشگاه بوده است که از جمله ی آنها میتوان به پیگیری وضعیت کافی شاپ دانشگاه، پیگیری وضعیت فضای سبز و فعالیت های مرکز مشاوره ی دانشگاه نام برد. نشریه ی کاری نو بستری مناسب برای رشد و بروز استعداد های متفاوت هنری، نویسندگی، خبرنگاری و طنزپردازی می باشد که **سردبیر و مدیر مسئول نشریه با آغوش باز از دانشجویان که قصد همکاری با این مجموعه را داشته باشند استقبال خواهند کرد.**

اکران مستند های جدید و جذاب همچنین اکران یکی از پرفرودارترین و بهترین فیلم های روز سینمای ایران از دیگر اقدامات کانون کفا می باشد. کانون کفا در نظر دارد به مدد پروردگار در ترم جاری در کنار نشریه ی کاری نو با کمک دانشجویان عزیز فعالیت های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود را پر رنگ تر از ترم های قبل ادامه دهد لذا از همه ی عزیزانی که علاقه و تمایل به همکاری با کانون را دارند دعوت بعمل می آید.



به قلم

فاطمه سعیدی‌زاده

پزشکی ۹۶

دوربین، صدا، حرکت!

در طبقه دوم به کلاس‌های #حکمت‌ها میرسیم، به علت کثرت دانشجو از همان ابتدا ما را در این نقطه جا دادند حقا که در طول عمرم نقطه ای از ارض بدین خواب آوری نیافته بودم.

«NCDRC»

«مکانی غریب و مجهول در دانشگاه که به هر سو رو نهی خط وای فایش همان یک دانه را دارد و بعد از پنج ترم هویتش برای تمام دانشجویان ناشناخته است.

بعدش میرسیم به سلف یعنی محل تقسیم روزیها!! ساعت یازده و نیم که میشه همه دانشجویها و گربه‌ها به سمت سلف هجوم میارن. جالبش اینجاست که روزایی که درختها رو هرس میکنن فرداش ناهار قورمه سبزیه، روزایی هم که کوبیده داریم چندتا از گربه‌های دانشگاه ناپدید شدن!!

مدیونید اگه حتی به درصد فکر کنید اینا به هم ربطی دارن.

روبه روی سلف، کتابخونه دانشگاه هست که همیشه بازه مگر ایام امتحانات، که به دلیل تعمیرات تعطیل میشه و ناگفته نماند که کتابهاش هم متعلق به ادوار رنسانس و سانسکریت هست. بعدش میرسیم به خوابگاه‌های زینبیه پشت دانشگاه که برا رسیدن بهش، باید از جاده قدیم داراب _فسا بگذرین که از تریلی ترانزیت گرفته تا تراکتور و نیسان و قاطر و سگ از اونجا در حال عبورن!!!

بعد از اون هم تا چشم کار میکنه شاهد کویر و بیابون خواهید بود...

اما درآخر دانشگاه صحنه یکتای هنرمندی ماست...

هرکسی واحد خود پاسد و از صحنه رود...
واحد سلول همیشه پا برجاست...

نتیجه اخلاقی:

و اما در آخر، آهای ترم بالایی‌هایی که به ترم پایینی هاتون میگین ترمک! بعضی از ایشون (ترم پایینی‌ها) اندازه والدین محترمتون سن دارن، بیابن عقده‌های ترم اول خودتون رو بازتاب نکنید و این تومور بدخیم رو از یک دوره ای به بعد ریشه کن کنید (توصیه بالای صفحه هم تکذیب میشه!) و آهای ترم پایینی‌هایی که هنوز چهارواحد عمومی پاس نکردی ولی اندازه شصت واحد تخصصی اظهار نظر میکنی به کجا چنین شتابان دوست من؟ با ترم بالایی‌ها ت مهربون باش! مطمئن باش گذرتون زیاد به هم میخوره!

حسرتِ دوباره دیدنش تا آخر عمرت. یا فقط کافیه چند دقیقه کنار آینه بزرگ طبقه اول و ایستی اونجاست که واقعا شک میکنی اینجا به خوابگاه دانشجویی هست یا سالن مد و زیبایی در ناف پاریس.



و اما دارالآموزه فامز، در اینجا فرجه دانشجو را به راحتی بسمل میکنند تا دانشجو لختی فرصت تنفس نیابد در بحث حضور و غیاب هم خیلی مصمم رفتار میکنند اما از نظر من بحث حضور و غیاب به باگ آموزشیه! یه استاد دانشگاه باید اونقدر جذاب کار کنه که دانشجو با پای خودش بیاد سرکلاس و بخوابه.

منظور داریوش از جمله «اونکه رفته دیگه هیچ وقت نیما» دانشجویهایی هستن که تشریف میبرن واسه رست، چون متن زیر حاصل کاوش‌گری من و دوستانم در اقصی نقاط دانشگاه تو دوسال اخیر هست.

اولین ایستگاه بازرسی، حراست جلو سردر ورودیه که بهت گیر میدن، اما نه در حدی که مقنعت رو بکشی جلو یا ریشاتو چند ماه از ترس زنی تا شبیه ابوبکر بغدادی بشی.

جلوتر که میری سمت راست خوابگاه پسرانست و کنارش هم پارکینگ ماشین هاشون فقط کافیه تو یه روز بارونی بخوای ماشینت رو اونجا پارک کنی تا به شک بیفتی که اونجا محل پارک ماشینه یا باتلاق گاو خونی کشور.

واما جلوتر مسجد دانشگاه و فواره زیبای روبه روی اون که بهترین مکان برای خفه کردن خودت بعد از امتحان که نه بهتره بگم انتقام‌های فاینال هست اونم توی گرمای شونصد درجه فسا.

جلوتر دانشجویهایی رو میبینی که مثل حلزون تو ماه‌های خرداد و تیر و رمضون (!) از درختهای شاه توت دانشگاه آویزونن!

قسمت بعدی خوابگاه هشت دستگانه اینجا وضعیت جوریه که تو حاضری کفش مارک (n) تومنیت رو کف فلت بزاری اما دمپایی هزار تا وصله خورده ترم یکت رو حتی ثانیه ای رها نکنی چون یک لحظه غفلت ازش مساویه با



از غذای سلف بخور و بنوش ولی اسراف نکن زیرا برفنج پلاستیکی اش (!) درونت را کن فیکون میکند ولی بدنت، از تجربه شدن در امان خواهد ماند و پس از مرگت میتوانی در خدمت اساتید تشریح قرار گیری تا درس عبرتی برای آیندگان شوی.

به قلم

علیرضا مروت

پزشکی ۹۷

درس و دانشگاه

(سلام:)

این روزهای اولی که وارد دانشگاه شدید، همه چیز، از نگرهبان درب دانشگاه تا رنگ درلبای ساختمان الحاقی و شیوه صحبت کردن اساتید سر کلاس‌ها براتون مهییج جلوه می‌کنه. خیلی هم عالی، اما در این بین یک چیز خیلی خودنمایی می‌کنه! چی؟! شوق به درس و مطالعه و حاضر جوابی و در یک کلام «دانش‌جو» بودن بین نودانشجویان عزیز... بگذارید چند نمونه از خودم و کلاسم براتون مثال بزنم. روز اول که شاد و خوشحال یه دفتر گذاشتیم توی کیفمون و چهارتایی از اتاق زدیم بیرون و اومدیم سر کلاس اولین استاد نشستیم، معلوم بود که همه اومدن که بتکونن!، یک باره دیدیم استاد گرامی با یک کتاب به قطر متوسط گردن انسان معمولی‌اوارد کلاس شدند، بعد از معرفی و اینجور تشریفات! یکی یکی سوال‌ها و جواب‌های زیبا درباره درس شروع شد! از ربط دادن درازی گردن زرافه به میله بارفیکس توسط دانشجوها بگیر تا تحلیل چگونگی زندگی آمیب‌های آب شیرین! ما هم که از همه جا بی خبر بودیم، پیش خودمون گفتیم که خب متاسفانه ترم اول رو اصلا پاس نمی‌کنیم و همین الان باید قید درس و دانشگاه رو بزنیم و بریم اسنپ ثبت نام کنیم. گذشت تا اینکه هفته اول تموم شد و اساتید گرامی کتب رو معرفی کردن... باورتون نمی‌شه چه اوضاعی بود، هر کدوم از ما بعد از اینکه اسم «گاپتون» رو شنیدیم، خودمون رو به «گاپتون آینده» فرض می‌کردیم... خلاصه تمام دانشجوهای عزیز در اولین فرصت شروع به شبیخون زدن به کتابفروشی‌های پزشکی و سایت‌های فروش کتاب کردند و انبار اونها رو خالی و جیب هاشون رو پر کردن؛ از اطلس

آناتومی نتر و گایتون بگیر تا دروس عمومی مثل اندیشه اسلامی!

ما سر کلاسهامون دانشجوهای خوبی نبودیم، یعنی راستش می‌خواستیم خوب باشیم ولی نمی‌شد!، یا خوابمون می‌برد یا «اگر» خوابمون نمی‌برد چیزی نمی‌فهمیدیم!، البته این برا اوایل کار بود که قصد داشتیم یه چیزی بفهمیم، وگرنه به مرور زمان سرکلاس دیگه نیازی به فهم مطالب نبود چون دل مشغولی‌های دیگه ای از جمله بازی با موبایل، جویدن آدامس، چت کردن (ما که نکردیم ولی ظاهرا «اونها» می‌کردن) و اگر هم بچه‌های خوبی بودیم خوندن رمان و کتب غیر درسی به لیست کارهامون اضافه شد... اما شما بچه‌های خوبی باشید و سر کلاس‌ها نخوابید و با دقت به صحبت‌های اساتید گوش بدید...

گذشت و گذشت تا موسم امتحان‌های میانترم رسید، من فی الواقع دانشجو تاپ کلاس و نمره اول و دوم و سوم و چهارم و... نیستم ولی خب درسم رو می‌خونم، ضمنا اون اوایل به قدری خوب درس می‌خوندم که در اولین امتحان یکی از بهترین نمره‌های کلاس رو کسب کردم... توقع داشتیم این سیر رو به نمره اولی و «ماکس» شدن ادامه داشته باشه ولی نمی‌دونم چرا به ی سیر قهقرایی تبدیل شد!!!، ما که نفهمیدیم، دانشجوهای سال بالایی هم علل مختلفی رو ذکر می‌کنند ولی شما سعی کنید نمره‌های عالی بگیرید و «ماکس» باشید.

خب می‌رسیم به جذاب‌ترین بخش ماجرا، چی؟! «شب امتحان»! راستش من خیلی دوست داشتم مثل زمانی که دانش آموز بودم شب امتحان رو حداقل هشت ساعت خواب داشته باشم تا

بتونم سر جلسه امتحان تمرکز لازم و کافی رو داشته باشم، ولی متاسفانه حجم دروس از یک طرف و «کنکوری» بودن امتحانات از طرف دیگه مانع می‌شد که با خیال راحت بخوابم، گفتم «کنکوری»... یعنی تقریبا تمام گروه‌ها برای اینکه شما «دانش‌جو» های بهتری باشید برا امتحانات نمره منفی در نظر می‌گیرن، ولی شما نترسید... چیز خاصی نیست! ضمنا حواستون به سوالاتی تشریحی هم باشه!، خلاصه همه این حرف‌ها رو زدم که بگم بعد از بی خوابی شب امتحان، روز امتحان با حس بدن درد و سر درد شدید و با «بهینه‌ترین» حالت ممکن و «بیشترین تمرکز» سر جلسه امتحان حاضر می‌شدم! راستی در پرانتز عرض کنم که دانشگاه ما یه کتابخونه هم داره که اگر دوست داشتید به جای خرید کتاب‌ها می‌تونید از منابع اون استفاده کنید.

خب این بود ماجرای درس خوندن ترم یک و دو و... ما، امیدوارم شما روز اول ترس برتون نداره، هفته دوم با کوله بار کتاب‌های خریدنیاید دانشگاه و سر کلاسها سرگرمی جز گوش دادن و فهمیدن حرف‌های اساتید نداشته باشید و ایضا شب امتحانات راحت بخوابید...

روز و شبتون بخیر!)



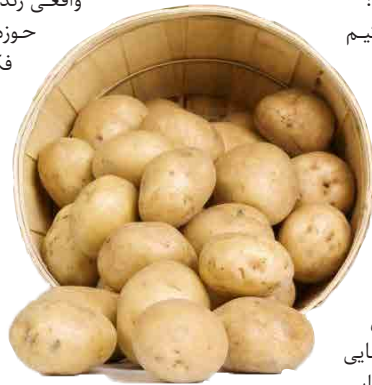


تافته‌ی جدا بافته

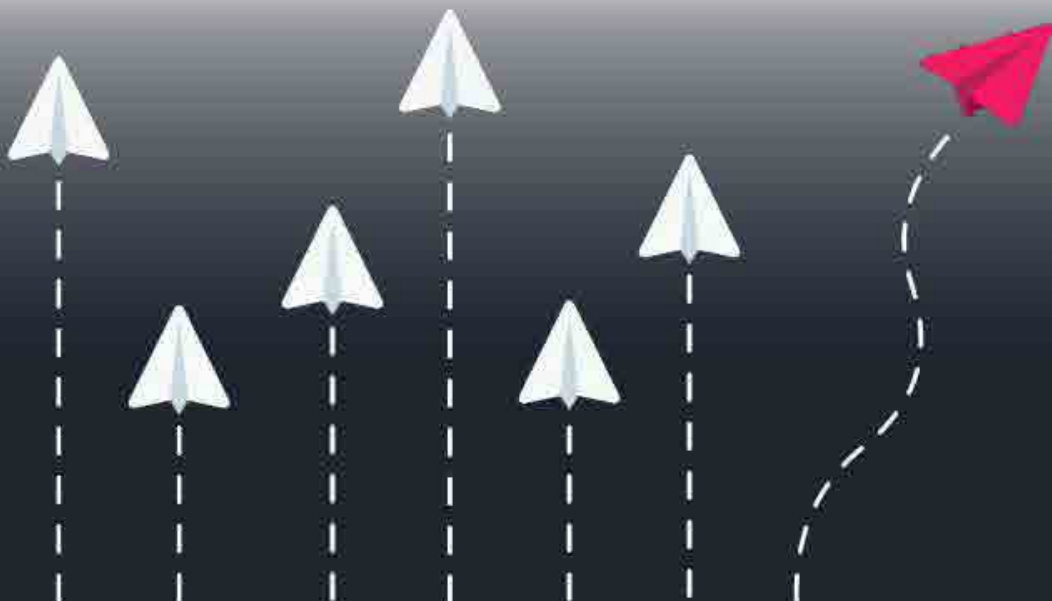
تمثال شهید عباس بابایی!
تصویر یکی از سمبل‌های تخصص توام با تعهد؛ شهیدی که به خاطر استعداد و تلاش بی نظیرش برای تکمیل تحصیلات در رشته خلبانی به آمریکا رفت و بعد به وطنش بازگشت و سرانجام در عید قربانی، جسم خاکی اش را قربانی اهداف و ارزش‌های الهی خود کرد. همچنان که به این عکس خیره می‌شوم حکایت روزی را بیاد می‌آورم که عباس در اتاق فرمانده آمریکایی اش به هنگام نماز، آن را در همان شرایط مکانی به جا می‌آورد، و چه دلنشین است در جایی که همه قوم ابراهیم اند، تو مظهر خلیل الله باش! در و دیوار و زمین و زمان هم یزیدی باشند تو حسینی باش.
عباس هیچوقت توی این مسیر تنها نبود و همیشه چمران‌ها و احمدی‌روشن‌ها هم گامش بودند، با افتخار الگوهایم را یکی یکی پیدا می‌کردم.
واقعا بهترین و جذاب‌ترین دوره زندگی من همین دوره دانشجوییم بود، روزهایی که هر کدامش برگه شد از دفتر خاطرات ذهنم که با ورق زدنش درس‌هایی که از این دوره طلایی گرفتم رو توی زندگی بکار می‌برم، خاطرات زیبایی که دوستان خوبم توی دانشگاه برام ساختن و یاد گرفتم که یک دانشجوی واقعی در وهله اول جویای دانشه، مطالبه‌گر و حق‌پذیره و با ظلم کردن و ظلم‌پذیری هم میانه‌نداره و در کنار درس خوندنش از فرصتش نهایت استفاده رو میبیره تا مسیر زندگی واقعی اش رو از بین کوره‌های موجود در دنیا پیدا کنه.
راستی، دانشجوی سبب زمینی نیست!

پیداست، یعنی کسی که جویندست، جوینده حق و واقعیت، جوونی که حرف اظرفیانش رو در ترازوی منطق و ارزش‌ها میسنجه و ایده و افکار تازه دنیای جدید خودش رو فقط و فقط با مستندات میپذیره. از حق نگذریم بودن دوستانی که انتخاب کرده بودن سبک واقعی زندگی دانشجویی رو و با مطالعه در حوزه‌های مختلف، جریانات بی شمار فکری اطرافشون رو سبک و سنگین می‌کردن.

خاطر من هست گاهی شب‌ها دوره‌می‌هایی در خوابگاه داشتیم که بعضی از همکلاسی‌ها دانسته یا ندانسته اظهار نظر میکردند (شما بخوانید اظهار وجود!) و با گفتن جملاتی از قبیل اینا همش کار فلان گروه و اینا دستتون تو همه؛ جوری به مدد کم دانشی، حق و باطل رو جا به جا میکردن، که کل جمع اونا رو تایید می‌کرد، حالا چقدر قشنگه که یک دانشجوی اهل مطالعه و مطالبه‌گر بدون هیچ غرض و تعصب بی جایی و با شجاعت از حق دفاع کنه و بر خلاف جریان این رودخانه ناآگاهی شنا کنه که سرانجامش دره نرسیدن به اهداف انسان بودنه. در کنار تجربه‌های جدیدی که توی خوابگاه یاد می‌گرفتم سعی میکردم مطالعه روزانه و شبی نیم ساعت ورزش و پیاده روی رو فراموش نکنم تا یه وقت دچار روزمرگی و رخوت نشم.
اطراف تخرم پر بود از عکس‌هایی که با دیدن هر کدامشون یکی از عهد و پیمان‌های خودم رو به خاطر می‌آوردم، اما یکی از عکسا با بقیه برام فرق داشت،



سبب زمینی چیست؟ سوال خنده داری پرسیدم نه؟ نه، در نظر خیلیا سبب زمینی نمادی برای بی‌خاصیتیه! ولی به نظرم خیلی هم خاصیت داره! چون میتونی به هر شکلی که دوست داری درش بیاری، سبب زمینی تنوری و چیپس و شاید هم آب‌پز! اصلن بیخیال بابا مگه من آشپزم؟!
از معدود خاطرات پر رنگ زندگی من روزهای اول دانشجوییمه، چن روزی بیشتر از اعلام نتایج نمی‌گذشت و کم کم داشتم آماده میشدم تا کنکوری رو که چند سالی اولویت اول زندگی یا شاید تنها اولویتم بود رو پشت سر بذارم و وارد فاز جدیدی از زندگی بشم.
روزی اول زیاد با بچه‌ها صمیمی نبودم اما بعد از یک هفته آشنایی و دوستی‌ها شروع شد. بچه‌هایی که بر خلاف دبیرستانم هر کدوم از یک شهر و یک فرهنگ جدید بودند و مهمتر اینکه قرار بود اونا خانواده دوم بشن.
در کنار لذت بردن از بودن در جمع دوستان بچه‌هایی رو میدیدم که هنوز دانش آموزی رو کنار نگذاشته بودن، به ظاهر دانشجویی‌هایی که فقط متکی به جزوه‌های ناقص و قدیمی سال‌بالایی‌هاشون بودن و بجز مسیرهای خوابگاه-کلاس، کلاس-سلف و سلف-خوابگاه راه دیگه ای رو بلد نبودن؛ گویی اسیر این مثلث برمودا شده بودن و تا پاسی از هر شب استوری‌های قهرمانان مجازیشون رو چک میکردن و تنها فعالیتشون خم کردن انگشتشون برای لایک کردن فعالیت‌های دیگران بود. دانشجوی از اسمش



از سندورم‌های نو ظهور در برخی افراد دانشگاه «تبحر در تعدد بدون داشتن تعهد» است. مراقب احساسات تان باشید!

ستاد ازدواج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی فسا (الکی مثلا)

ما نیامدیم دانشگاه که شب امتحانی شویم!

به قلم

محمد راسخی

پزشکی ۹۶

اول از همه تبریک می‌گویم «دانشجو» شدن تان را. در این یکی دو سال از تعدادی شنیده‌ام که حسرت دوران دانش‌آموزی‌شان را می‌خورده‌اند که «چه دورانی بود!» یا «چه خوشی‌هایی داشتیم» و... و به دوستانی که معتقدند دانش‌آموزی‌شان بهتر از دانشجویی بوده است شدیداً احترام می‌گذارم اما من اینگونه نبوده‌ام. برای من نسبت دانشجویی به دانش‌آموزی مانده‌ی اندروید است به جاوا! یا PUBG در رایانه به کلتش آف کلنز در گوشی (البته هیچکدام را بازی نکرده‌ام و هر چه بوده از همسایه‌ها شنفته‌ایم!)

ماها (یعنی تعداد احتمالا اندکی که در تشکلهای یا خارج از تشکلهای فعالند) دانشجویی را فراتر از تحصیل علم شناخته‌ایم. همانقدر که برای تحصیل‌مان ارزش می‌نیمیم و همانقدر که آن را وظیفه اصلی می‌دانیم؛ همانقدر هم برای فعالیت در عرصه‌ی جامعه و کشور... ما تلاش می‌کنیم تا همانطور که آن بزرگوار گفت مؤذن جامعه باشیم تا نماز امت قضا نشود! (گرچه نماز مؤمنان مخصوصاً صبح!! گاهی قضا می‌شود! چون نهاد جمله "ما" بود گفتم "گاهی" اگر مفرد بود که وامصیبتا!)

و دقیقاً برای شخصی چون من دانشجویی به همین خاطر شیرین است. معتزفم که بسیار در تحصیل علم کاهلی کرده‌ام و صرفاً پاس کرده‌ام (به جز دو دهم واحد که تشریحی بود و پاس نشده هنوز!) اما خوب دلایلش این نبوده که سعی در اذان گفتن داشته‌ام! نه! خودم سستی کرده‌ام. خودم نخواسته‌ام بخوانم! اگر می‌خواستم اینگونه نبودم! خودم خواستم! خودم خواستم با تمام وجود! و اما بعد

می‌خواهم از مشکلی بگویم که به نظر مهم است! از یک شکست! یک شکست تمام عیار! شکست دانشگاه از تکنولوژی!

در قرنی که زندگی می‌کنیم کلاس‌های درس یک رقیب جدی دارند. یک رقیب که جثه‌اش بسیار غلط‌انداز است! موبایل! امروزه همه لاقفل یک گوشی را دارند و می‌توانند صحبت اساتید را با کیفیت مناسبی ضبط کنند. دیگر نیاز نیست سر کلاس نکته‌برداری کنند یا تحمل کنند گرمای کلاس را یا بلند شدن ساعت ۸ را یا نخوابیدن بعد از ظهر را!

و خوب حالا مواجهه‌ی دانشگاه‌ها و اساتید و کلاس‌ها با این رقیب چگونه بوده است؟ بعضی عقب نشسته‌اند و شکست را پذیرفته‌اند و این عقب نشستن همانا و فرهنگ "نویزبزدگی" همانا! بعضی نیز با تحکم به رقابت پرداخته‌اند. یعنی مثلاً حضور و غیاب را خیلی خیلی خیلی جدی گرفته‌اند. تجربه چند بار حضور و غیاب سر یک کلاس را داشته‌ایم! یا پرسش سر کلاس که شاید مفید باشد اما سطحی است و موقتی است. چند دقیقه‌ای مشکل را حل می‌کند اما... واکنش‌های دیگری هم بوده. مثلاً استادی که سعی می‌کند متفاوت باشد و با روش‌های مدرن و علمی، کلاس را برگرداند به هویت اصلیش یا مثلاً از آن طرف استادی که اصلاً کاری به هیچ چیز ندارد! نه حضور و غیاب نه نوبت‌ها را باز! نه امتحان و مع الاسف چنین استادی را ماها بیشتر می‌پسندیم!

هیچ‌کدام از این روش‌ها نتوانسته تغییر محسوس در جایگاه و منزلت اصلی کلاس - که سال‌هاست به حاشیه رفته - ایجاد کند.

ختم کلام! هم دانشجویی هم استاد هم مسئول وظیفه دارند و باید وضع را اصلاح کنند. شنیده‌ایم که فهم مسئله نیمی از جواب است. این سه دسته باید مشکل را بفهمند و بالاتر، باید همدیگر را درک کنند. و این قدم مهمی است برای حل مشکل. نشریه کاری‌نو در ترم قبل تلاشی هرچند بسیار کوچک و خیلی ناقص و به واقع ضعیف را پیش برد. (مصاحبه با اساتید در مورد این مشکل) ما نیامدیم دانشگاه که شب امتحانی شویم اما شدیم!

وضع موجود باید تغییر کند....

تنوشت: نوشته‌ی حسین آقای نوروزی را در صفحه بعد بخوانید.

(۱) شب امتحانی شدن یا تشدیدش را می‌توان در پس همین فرایند بی‌ارج شدن کلاس توضیح داد. و البته این بی‌ارج شدن هم دلایل متعددی دارد که یکی را می‌توان همین «شکست» دانست.



منبع این گرافیک @matn_plus است. البته خوب واضحه که کاریکاتور خارجی. اینجور ایده‌ها - که رایج هم هست - خیلی خوشم جالبه به نظر. به گوشه‌ی تصویر در کنار کل تصویر



منبع این یکی رو نمی‌دونم اما عکس خیلی گویاییه از این مصیبت شب امتحان! چرا این وضعیت را انتخاب کرده‌ایم؟ مسئول محترم! استاد گرامی! چرا دانشجویی با همه‌ی دردسرهاش شب امتحان را ترجیح می‌دهد؟



به قلم

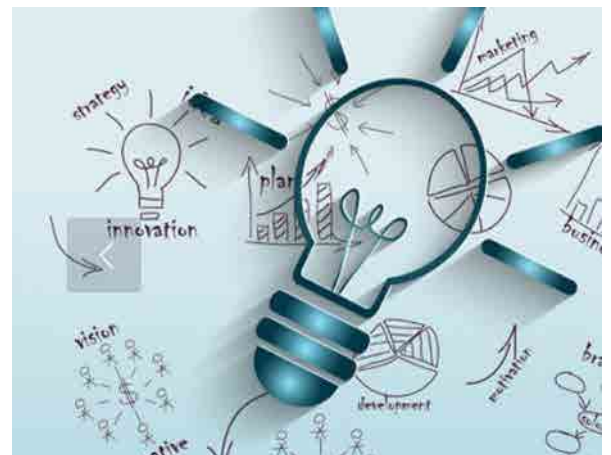
امین دخیلی

هوشبری ۹۶

پژوهش بر اساس نیاز؛ نه تولید نوشته

و از سوی دیگر کسانی که با جهت‌دهی‌های اشتباه پژوهش را صرفاً برای تولید مقاله و پروپزال تعبیر می‌کنند. کشور ما دارای رتبه بسیار عالی از جنبه تولید علم است. اما تولید علم نه تولید ثروت. آیا نمی‌توان پژوهش را به گونه‌ای تعریف کرد که به جای صرفاً رسیدن به مقاله و ثبت آن در پایگاه‌های داده، آن ایده را به تولید رساند و نیاز کشور را از واردات کالایی بر طرف کرد؟ سوال اینجاست چرا این رتبه از تولید علم در ایران واردات کشور کاهش نداده است؟ اگر پژوهش را برای برطرف کردن نیازی در نظر بگیریم و تا رسیدن به هدف اصلی که همان آسوده‌تر زندگی کردن انسان هاست، با تمام وجود پیش روییم این سوالات برای کشور ما هیچ‌گاه مطرح نخواهد بود.

نظیر ایدز بسازند. اما باید دانست که اساس پژوهش، «نیاز» است. نیازی که بشر برای راحت و آسوده زندگی کردن به آن نیاز دارد. یکی از این نیازها تامین انرژی برای سرد و گرم کردن محیط زندگی انسان است. برای پاسخ به این نیاز هم می‌توان به فکر راه انداختن راکتورهای اتمی بود و هم می‌توان با آنتی‌کوک این مشکل را بر طرف کرد. پس در آغاز بدانیم که اساس کار پژوهشی نیازهای زندگی انسان است که می‌تواند راه حلی بسیار ساده نیز داشته باشد. گاه نوشتن یک پروپزال یا مقاله می‌تواند این مشکل را



حل کند و گاه رساندن همان مقاله به مرحله ابداع و تولید. مشکلی که امروزه گریبان گیر کشور عزیز ما ایران است، رعایت نکردن همین اصول اولیه می‌باشد. دانشجویانی که فکر می‌کنند کار پژوهشی حتماً باید با فلوسایتومتری صورت گیرد یا حتماً باید یک میکروسکوپ الکترونی در اختیار داشته باشند

همان بار اول که با دانشجویان جدیدالورود و یا دانشجویانی که برای اولین بار علاقه مند به انجام کارهای پژوهشی شده‌اند صحبت می‌کنیم به گونه‌ای تعریف و تصور خود را از پژوهش مطرح می‌کنند که گویی تمام پژوهش به شکافتن هسته اتم است یا حتماً باید دارویی را برای درمان بیماری‌های لاعلاج

جشنواره ایده‌های دانشجویی

به قلم

حسین نوروزی

پرستاری ۹۶

و اما خبر خوش دومین جشنواره ایده‌هایی نوآورانه همزمان با بیست و یکمین جشنواره شهید مطهری (که مربوط به اساتیدبوده) این امکان را فراهم آورده که دانشجویان به ارائه طرح‌های خود بپردازند و در صورت نوآورانه بودن و قابل اجرا بودن از شما حمایت کرده تا آن را اجرا کنید. برای اطلاعات بیشتر به بخش edc دانشگاه مراجعه کنید.

شاید تا به حال جمله «نظام آموزشی مان مشکل داره» را زیاد به کار برده باشید یا حداقل از زبان دیگران شنیده باشید. اما خب با یه حرف زدن ساده که وضع تغییر نخواهد کرد!!! راه حل شما چیست؟ یا اصلاً راه حلی وجود دارد؟ شاید با خود بگویید که حتی اگه من طرحی هم داشته باشم کی به حرف من گوش می‌ده؟

بیست و یکمین

همایش کشوری آموزش علوم پزشکی

سیزدهمین جشنواره آموزشی شهید مطهری و

دومین جشنواره دانشجویی ایده‌های نوآورانه آموزشی

افق‌های تحول و نوآوری در آموزش علوم پزشکی در سده پیش رو

۲۹ - ۲۷ فروردین ماه ۱۳۹۹

تهران، مرکز بین‌المللی
همایش‌های رازی
www.ichpe.org



تاریخ‌های مهم:

مهلت ارسال خلاصه مقاله (فارسی و انگلیسی):

۵ آذر ۱۳۹۸

مهلت ارسال پیشنهاد رویداد:

۲۰ مهر ۱۳۹۸

پایان مهلت ثبت نام زودرس همایش:

۱ اسفند ۱۳۹۸

مهلت ارسال خلاصه مقاله (فارسی و انگلیسی): ۵ آذر ۱۳۹۸

مهلت ارسال پیشنهاد رویداد: ۲۰ مهر ۱۳۹۸

پایان مهلت ثبت نام: ۱ اسفند ۱۳۹۸

برگزاری جشنواره: ۲۷ تا ۲۹ فروردین ۱۳۹۹

سایت: www.ichpe.org



به قلم

علی دلیری

پزشکی ۹۵

تجربیات یک دانشجوی سال چهارم

مطلوب بدست آوردیم که فيها اگر که نشد آن درس را پاس کنید مطمئنا در ترم بعد آن را پاس خواهید کرد. شکست اگه نکشتت موجب پیشرفتت میشه.

و یه نکته هم به دانشجو های پزشکی بگم چون شما با علوم پایه شروع میکنید برای درسهای تئوری حتما سوال بخونید چون سوالات اساتید بیشتر شبیه سوالات علوم پایه هست...

متاسفانه تقلبی در بین دانشجو ها خیلی زیاد هست امیدوارم شما اینگونه نباشین. چرا میگم «تقلبی خوب نیست؟» یک دانشجو که اینهمه تلاش کرده تا در دانشگاه علوم پزشکی قبول بشه در شانس نیست که بخواد تقلبی کند. با تقلبی دانشجو آبروی خودش و رشته اش را می برد. با اینکار در آینده به او خواهند گفت: «فلانی با تقلبی به اینجا رسیده.» از الان روی خودمون کار کنیم و برای بدست آوردن نمره "تلاش" کنیم تا در آینده مجبور نشیم برای بدست آوردن پول از راه حروم بریم.

در آخر دانشجوی موفق اونی نیست که فقط معدل الف میشه بلکه اونی هست که هم از لحاظ علمی الف میشه هم از لحاظ بصیرتی، هم از لحاظ اعتقادی و هم از لحاظ اخلاقی...

ازمون توقع داشتن. «پس تحت تاثیر جو دانشگاه قرار نگیریم.»

دوران دانشجویی روز به روز هم تلخ هست و هم شیرین. با تلخیاش باید ساخت و از شیرینهاش باید لذت برد. دوره ی کارشناسی خیلی زود تموم میشه ولی دوره ی دکتری خودش یک عمر زندگیه.

اگه بخوام از خوابگاه بگم اولاً باید بگم خداروشکر که خوابگاه ها از سال دو به بعد داخل دانشگاه هستن و این خودش زحمت رفت و امد را از دوش دانشجو ها برداشته. خیلی از دانشگاه ها هستن که خوابگاه ها (چه دخترانه چه پسرانه) در طی سال تحصیلی خارج از دانشگاه هستن. سه درس از زندگی خوابگاهی هست بنام مدارا، محبت، مستقل شدن. مدارا کردن با حس و حال همدیگه، محبت کردن برای ایجاد صمیمیت ها، مستقل شدن از وابستگی به خانواده، که اینها خودش درسی هست برای زندگی مشترک.

درس:

اولاً سعی کنیم درسی نیفتیم چون برای جبرانش باید هزینه بیشتری بدیم. ولی در کل وقتی میخوایین برای امتحانی درس بخونیم ابتدا توکل کنیم بر خدا بعد همه تلاشمون رو برای اون درس انجام بدین اگه نمره

ابتدا تبریک میگم ورودتون رو به دانشگاه علوم پزشکی فسا

داخل فرجه ها بود و منتظر شروع دانشگاه! فکر میکردم دانشگاه یک محیط دیگری هست و با فکر و ذهنیت های متفاوتی قرار هست برخورد داشته باشم. فکر میکردم ذهنیت دانشجوها ورای از مدرسه هست. فکر میکردم همه عالی و خوب و... هستن. متاسفانه بعد از چهار سال فهمیدم واقعا دانشگاه اون مکانی نبود که درموردش فکر میکردم. و اینجا خیلی شبیه یک مدرسه هست فقط اسم تغییر کرده و اندازه ساختمان ها عوض شده. تنها تفاوت اینجا با مدرسه این هست که ظرفیت بیشتری برای پیشرفت وجود داره. اینجا قرار نیست از همه دکتر خدادوست و دکتر قریب بسازه. این خود ماییم که تصمیم میگیریم چه جور انسانی بیرون بیاییم.

در اینجا بستگی داره چه نگرشی به دانشگاه داریم. اینجا مثل اسلحه خونه ای هست که هرچه اسلحه ی (علمی، اخلاقی، فکری و...) قوی تری انتخاب کنیم در کارزار بازار کار و جامعه به نتایج مطلوب تری میرسیم. اینجا قرار هست خودمان را بسازیم. اون کسی بشیم که خودمون میخواستیم نه کسی که افراد دور و برمون



فصل کاسبی

ایشالا اربعین...

عکس و مکث

به قلم

میلاد زارع

فعال سابق دانشجویی



پذیرایی سخامندانهای عراقی‌ها از زوار اربعینی؛ عکس از باشگاه خبرنگاران جوان



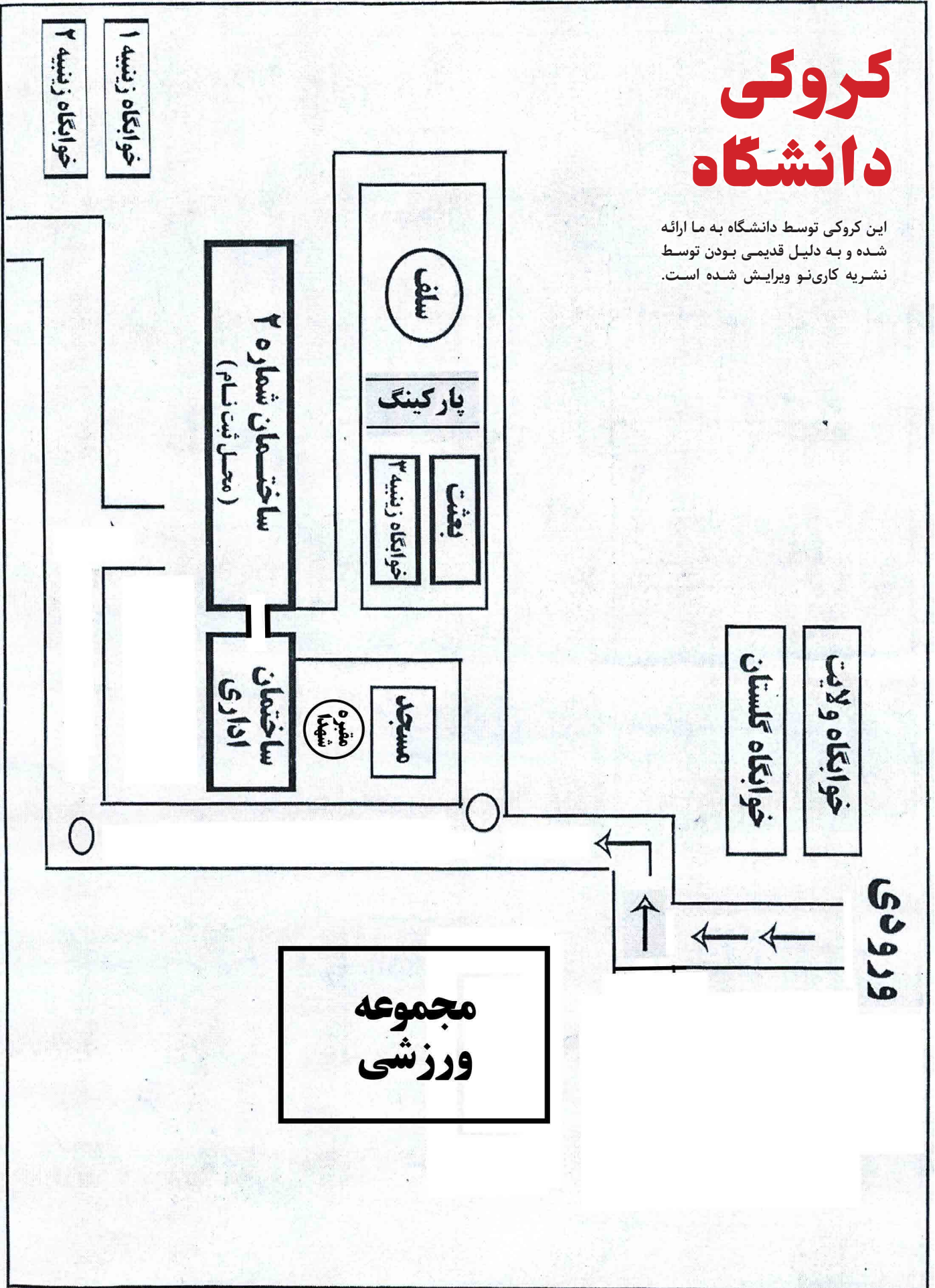
موکب‌های اربعین در کربلا
خبرگزاری مهر، آبان ۹۵

روزگاری در تاریخ ایران، زیارت حرم مطهر امام حسین علیه السلام ممنوع بود. گفتند: هر کس به زیارت کربلا برود یک دستش را قطع میکنیم. مردم دست دادند و رفتند. این نور خاموش شدنی نیست. خودشان را خدا خاموش کرد. دوران دیگری آمد که گفتند: هر کس به زیارت کربلا برود پایش را قطع میکنیم. مردم محل سگ نگذاشتند! پا دادند و رفتند. کربلا برای محبین آل الله حکم «نفس کشیدن» را دارد. حالا زمانه عوض شده. قبلا اگر دست و پا می‌بریدند، حالا «گوش» می‌برند! چند نفر «مدیر پشت میزنشین» فکر میکنند «برات کربلا» در انحصار آنهاست! با بنزهاشان می‌آیند و درباره «برات کربلا» دستور میدهند و خط و نشان میکشند و شب میروند توی ویلای بالای شهرشان و جلوی شومینه شان پا دراز میکنند و «جم تی وی» تماشا میکنند. داستان این جماعت «راه‌بند» شده است ماجرای «کربلا و کاسبی». میگویند باید سفر زائران ایرانی بدون حادثه باشد! پس بیمه اجباری! شما نگران امنیت کربلا هستید یا امنیت بازار؟! اگر واقعا مرد عمل هستید امنیت جاده‌ها را برقرار کنید! همین «جاده چالوس» از ابوبکر بغدادی خطرناکتر است. همین زائران در طول سال اگر از آلودگی هوای شهرشان، از تصادفات جاده‌ای، از خوردن روغن پالم و برنج آلوده بمیرند! کسی عین خیالش نیست. امام حسین علیه السلام برای من و شما امام معصوم است. برای عده ای «فصل کاسبی» است!

با یک ضرب و تقسیم پی به درآمد میلیاردری این جماعت از همین بیمه اجباری خواهید برد! یکبار توی نمازجمعه یکی را دیدم. طرف صد در صد ضد انقلاب و دشمن خونی انقلاب و نظام و رهبری بود. شاخ درآوردم. گفتم: تو اینجا چه میکنی؟! گفت: چاپخانه دارم. عکس آقای خامنه‌ای را چاپ میکنم و میفروشم به خلق الله! از این آدمهای فریبکار دو روی منافق توی تمام دولتها بوده و هست و خواهد بود. اینها بالای در خانه شان پرچم فاطمیه است و توی خانه برای طلحه و زبیر فاتحه میخوانند. این جماعت برای کاسبی کردن به نفع حزب سیاسی شان توی صحن علنی مجلس به امام معصوم دروغ می‌بندند. دیگر بیمه کربلا و کرایه‌های چندبرابر شده که جای خود دارد. دلم برای آن پیرزنی میسوزد که دارد تمام این پول‌های دو برابر و سه برابر شده را از خرجی خوراکی و خانه‌اش تامین می‌کند تا نور محبت ارباب را توی دلش حفظ کند. آقایان این نور خاموش شدن نیست. خودتان را خدا خاموش خواهد کرد. یا علی مدد.

کروکی دانشگاه

این کروکی توسط دانشگاه به ما ارائه شده و به دلیل قدیمی بودن توسط نشریه کاری نو ویرایش شده است.





خطر: «حذف شدن» بخاطر چنین غیبت‌هایی به هیچ وجه بهتر از زشت رسیدن نیست! پاس شدن مهمترین قاعده زندگی تان باشد

به قلم

سیداحمدرضا علیزاده

پزشکی ۹۶

فسا کجاست؟؟؟؟!!!

نام باهاس اشناشده بود... و این شروعی بود به اتفاقی خنده دار، غم انگیز و غیرمنتظره‌ای که توی خوابگاه برام رخ داده تا الان. یه اتاق با شیش نفر... اوایل تصورشم برام سخت بود که چطور شیش نفر تو یه اتاق زندگی میکنن. اما من چون خونادمون جمعیتشون زیاد بود خیلی زود برام اینجا هم عادی شد. برخورد خوب سرپرستای خوابگاه و دوستای جدیدی که پیدا کردم همه باعث میشدن که از فکر قبول نشدن تو دانشگاه مورد علاقم بیرون بیام.

اتفاقی خوابگاه هم در نوع خودش باحالتن. یه اتاق روبه رومون بود که از شانس ما کانال کولرمون با اونجا و اتاق سرپرستی یکی بود. ماهم تازه اومده بودیم و شروشور خاص خودمون رو داشتیم. هرروز یا اتاق روبه رویمون از دست ما شاکی بود یا جناب سرپرست. همینا هم بهونه ای شد برای دوستی باهاشون. آخر هفته های خوابگاه برای ما دانشجویهای راه دور یه لذت دیگه ای داره. خوابگاه خلوته و دور هم جمع میشیم...

هنوز یادمه اولین شب یلدایی که خونمون نبودم و خوابگاه بودم چقد بهم خوش گذشت خیلی ساده و صمیمی... بچه ها از شهراشون و خودشون خاطره میگفتن. خوابگاه خوشیای خودشو داره. سختیای خودشو هم داره. اما همشون وقتی باهم جمع میشن خاطره هارو برای ما میسازن. چه تلخ چه شیرین، اما الان

بعد دو سال خیلی خوشحالم که اینجام. همه این اتفاقا باعث شد که بزرگتر بشم، سختی رو بیشتر تحمل کنم و به قول معروف پخته تر بشم. امیدوارم دانشجویای جدیدمون سالای خوبی رو داشته باشن.



به نام خدا... رتبه کنکورم خیلی خوب شده بود نسبت به سال قبلم. امیدوار هم بودم اونجایی که میخوام قبول میشم حتما واسه همین استرس خاصی نداشتم... خورشید میرفت که لحاف بکشه روش و بخوابه که یهو یکی از پشت سرم داد زد "آقا شما نفر آخری تو صف؟" تو صف نونوایی بودم. جوابش دادم گفتم "بله اما این پسریچه هم جلوی منه". تو همین بحث بودم که گوشیم زنگ خورد.

-الو بفرمایید
-سلام سید! شنیدی نتایجو زدن؟
تا اینو شنیدم بدون خداحافظی گوشیهو قطع کردم و رفتم طرف خونه که با خانواده نتیجه رو دربریارم. رسیدم خونه دیدم همه جمع شدن اونجا. از امیرعباس، بچه تپل همسایمون، تا پسرعمو هام... یه نگاه به مامانم انداختم داشت یچیژی زمزمه میکرد... میدونستم داره ذکر میگه، رفتم تو سایت و مشخصاتم وارد کردم... سی ثانیه طول کشید یهو صفحه باز شد. یهو اون همه ذوق و شوق من تبدیل شد به یک خط صاف که لبام تو صورتم درست کرد... داداشم داد زد فسا!!!!!!؟؟؟؟

خانواده از قبولی من خوشحال شدن. همسایه هارو شیرینی دادن. اما من هنوز تو شک فسا بودم. آخه با این رتبه چرا این شهر که حتی اسمشم بزور یادم میاد تو تلویزیونم شنیده باشم...

بالاخره میرسه روز ثبت نام با بابام اومدیم دانشگاه. یه جای خشک و گرم اما بزرگ و وسیع. از ورودی دانشگاه دوتا ساختمون دیدم و ی باغ پشتشون حدس زدم اینا خوابگاهن. جلوتر اودم و دوتا ساختمون بزرگ چند طبقه دیدم. دنبال ساختمون الحاقی میگشتم که یه اقامی که روپوش حراست پوشیده بود راهنماییمون کرد،

به اسم آقای بردبار.. یه چیز جالبی که فهمیدم اون روز این بود که بردبارا تو این شهر خیلی زیادن. رفتم داخل و تعداد زیادی ادم دیدم. چنتا از بچه های دانشگاه اومدن استقبالمون و خیلی گرم و صمیمی راهنماییمون میکردن. من هنوز تو فارسی

صحبت کردن میلنگیدم. آخه لهجه غلیظی داشتم هنوز.. با هزار خستگی تموم شد روز ثبت نام. رفتیم طرف خوابگاه. دوتا خوابگاه بود اونجا. یکیش قدیمی و یکیشم جدید. طبق شانسی که داشتم افتادم خوابگاهی که یکی از بچه هایی که روز ثبت

سوژه طنز هفته

این بار: تعمیرات در ساختمان اداری!

ویژه‌نامه‌ی آغاز سال
تحصیلی جدید. برای
جدیدالورودهای فامز!

نو

رسیده

فرهنگ فارسی عمید جدیدالورود را اینطور توضیح داده: نوآمده؛ تازه‌رسیده؛ نورسیده/ کسی که تازه به جایی وارد شده؛ تازه‌وارد



ساختمان اداری، جنب
سالن امتحانات



نشریه فرهنگی
سیاسی صنفی
دانشجویان دانشگاه
علوم پزشکی فسا



سال سوم، شماره پانزدهم، هفته اول مهرماه ۹۸
صاحب امتیاز: کانون کفا مدیرمسئول: محمد راسخی
سردبیر: امیرحسین رحیمی صفحه‌آرا: محمد راسخی
نویسندگان: الهه استوار، مرتضی جوانمردی، امیرحسین
حسینی، امین دخیلی، علی دلیری، محمد راسخی،
امیرحسین رحیمی، سعید رحیمی، علیرضا رحیمی، میلاد
زارع، یاسمین ذوالقدر، فاطمه سعیدی‌زاده، فاطمه شریعتی،
سیداحمدرضا علیزاده، علیرضا مروت، حسین نوروزی
راه‌های ارتباطی: فضای مجازی: @kafa_fums
تلفن همراه: ۰۹۳۷۹۲۳۵۶۱۶

گردآوری:

و نظرات (همون کامنت‌های)
دانشجویان:

الهه استوار

هوشبری ۹۶

ز گهواره تا گور دانش بجوی رو که میگن اینه ها
قبر را گران نخرید!

خب خدا رو شکر با فروختن یک قبر در فضای دانشگاه هزینه ی چاپ نشریات
دانشجویی هم تامین شد

اینم که میبینید شبیه قبر کندن رفتن پایین فکر نکنین میخوان داخلش ماهی گلی
پرورش بدنا فقط میخوان یه حوضچه درست کنن تا جبران استخر دانشگاه بشه

تلاش ها برای یافتن گنج و زیر خاکی همزمان با شروع سال تحصیلی در دانشگاه
علوم پزشکی فسا آغاز شد.

حالا سر دیزی بازه حیای گربه کجا رفته!!! حالا درسته گنج تو دانشگاه پیدا شده
مسئولین باید بیان پیداش کنن؟ اگر اینجوریه که از فردا دانشجو ها هم دست به کار
باشن خدا رو چه دیدین!.. شاید اونا قابلیت گنج یابیشون بیشتر از مسئولین باشه

امام زاده در حال احداث...

روتمایی از آباژور علوم پزشکی فسا (سانسور توسط صندلی:)



با همکاری «منهای
دو» نشریه رسمی
انجمن اسلامی
دانشجویان مستقل
علوم پزشکی فسا



شناسنامه